

فهرست مطالب

عنوان
صفحه

هـ

مقدمه ۱

فصل اول: کلیات

۶-۱-۱	طرح موضوع	۶
۶-۱-۲	ضرورت موضوع	۷
۶-۱-۳	پیشینه تاریخی موضوع	۸
۶-۱-۴	سوالات تحقیق	۹
۶-۱-۴-۱	سؤال اصلی	۹
۶-۱-۴-۲	سوالات فرعی	۹
۶-۱-۵	فرضیه های تحقیق	۱۰
۶-۱-۶	روش تحقیق	۱۰
۶-۱-۷	واژگان کلیدی	۱۰
۶-۱-۷-۱	انسان	۱۱
۶-۱-۷-۱-الف	تعریف لغوی	۱۱
۶-۱-۷-۱-ب	تعریف اصطلاحی	۱۱
۶-۱-۷-۲	اخلاق	۱۱
۶-۱-۷-۲-الف	معنای لغوی	۱۱
۶-۱-۷-۲-ب	معنای اصطلاحی	۱۱
۶-۱-۷-۳	انسان شناسی	۱۲
۶-۱-۷-۴	انسان شناسی اخلاقی	۱۳

فصل دوم: زندگی و آثار افلاطون

۶-۱-۱۵	زندگی افلاطون	۱۵
۶-۱-۱۵-۲	آثار افلاطون	۱۵
۶-۱-۱۵-۳	مسائل مورد بحث افلاطون	۱۷

فصل سوم: آفرینش و کمال مطلوب انسان از دیدگاه افلاطون

۶-۱-۲۱	مقدمه	۲۱
۶-۱-۲۱-۲	دیدگاه فلاسفه پیش از افلاطون در باره پیدایش جهان	۲۳
۶-۱-۲۱-۳	هدف از شناخت جهان از دیدگاه افلاطون	۲۴
۶-۱-۲۱-۴	علت هستی بخش جهان از دیدگاه افلاطون	۲۵
۶-۱-۲۱-۵	دمیورژ	۲۵

- ۲۸ - ۷-۳ - آفرینش روح جهان
- ۳۰ - ۸-۳ - آفرینش جسم جهان
- ۳۳ - ۹-۳ - آفرینش انسان
- ۳۴ - ۱۰-۳ - هدف از آفرینش یا کمال مطلوب انسان

فصل چهارم: نفس و قوای آن از دیدگاه افلاطون

- ۳۹ - ۱-۴ - تعریف نفس
- ۴۱ - ۲-۴ - بقای نفس
- ۴۲ - ۳-۴ - دلایل بقا و جاودانگی نفس
- ۴۳ - ۱-۳-۴ - دلیل تناسخ و تبدیل اضداد به هم ..
- ۴۴ - ۲-۳-۴ - وجود قبلی نفس (یاد آوری)
- ۴۶ - ۳-۳-۴ - بساطت نفس
- ۴۶ - ۴-۳-۴ - حضور یک صورت، حضور یک صورت متضاد را نمی پذیرد
- ۴۷ - ۵-۳-۴ - آفات روح موجب فنای آن نیست
- ۴۷ - ۶-۳-۴ - آیا روح نیز آفتی دارد که سبب تباهی آن شود؟
- ۴۷ - ۷-۳-۴ - آنچه جنبش ذاتی دارد ، غیر فانی است
- ۴۸ - ۸-۳-۴ - پاداش پرهیز گاران در این عالم داده نمی شود
- ۴۹ - ۹-۳-۴ - اشتیاق نفوس به مثل
- ۴۹ - ۴-۴ - حقیقت انسان
- ۵۰ - ۵-۴ - طبیعت سه جزئی نفس
- ۵۲ - ۶-۴ - کمال نفس آدمی
- ۵۴ - ۷-۴ - رابطه علم النفس افلاطون با نظریه اخلاق او ..
- ۵۶ - ۸-۴ - اراده اخلاقی
- ۵۸ - ۹-۴ - فضایل اخلاقی
- ۶۰ - ۱۰-۴ - رعایت اعتدال
- ۶۳ - ۱۱-۴ - عدالت و بی عدالتی
- ۶۴ - ۱۲-۴ - کیفر و مجازات
- ۶۶ - ۱۳-۴ - عمل اخلاقی

فصل پنجم: معرفت از دیدگاه افلاطون

- ۷۲ - ۱-۵ - مقدمه
- ۷۳ - ۲-۵ - تعریف معرفت و معرفت شناسی
- ۷۳ - ۳-۵ - معرفت شناسی از دیدگاه افلاطون
- ۷۴ - ۱-۳-۵ - جنبه سلبی معرفت از دیدگاه افلاطون ..
- ۷۵ - ۲-۳-۵ - جنبه ثبوتی معرفت از دیدگاه افلاطون ..

۷۷	۴-۵- تعریف معرفت از دیدگاه افلاطون	۷۷
۷۷	۵-۵- مراتب شناخت یا معرفت	۷۷
۸۰	۶-۵- تمثیل غار	۸۰
۸۱	۷-۵- دو جهت ضروری زندگی آدمی	۸۱
۸۱	۸-۵- نظریه مُثل	۸۱
۸۲	۱-۸-۵- ویژگی عالم صور مُثل	۸۲
۸۴	۲-۸-۵- مراتب مثل	۸۴
۸۵	۹-۵- راه تحصیل معرفت	۸۵
۸۸	۱۰-۵- چِستی و روش دیالکتیک	۸۸
۸۸	۱-۱۰-۵- جنبه سلبی	۸۸
۸۹	۲-۱۰-۵- جنبه ثبوتی	۸۹
عمل	۱۱-۵- نظریه یادآوری یا تذکر و ارتباط آن با	عمل
۸۹	اخلاقی	۸۹

فصل ششم: تربیت از دیدگاه افلاطون

۹۵	۱-۶- مقدمه	۹۵
۹۶	۲-۶- فلسفه سیاسی افلاطون	۹۶
۹۹	۳-۶- معنا و مفهوم تربیت از نظر افلاطون	۹۹
	۴-۶- مراحل تربیت بر اساس سن از نظر افلاطون	۱۰۴
	۵-۶- اهداف فردی تعلیم و تربیت	۱۰۸
	۱-۵-۶- تربیت روحی (تربیت هنری)	۱۰۸
	۲-۵-۶- تربیت جسمانی	۱۱۳
	۳-۵-۶- تربیت عقلانی	۱۱۴
	۶-۶- هدف های تربیت اجتماعی	۱۱۶
	۷-۶- تربیت زنان	۱۱۷
	۸-۶- فضایل جامعه	۱۱۸
	۱-۸-۶- دانایی	۱۱۸
	۲-۸-۶- شجاعت	۱۱۹
	۳-۸-۶- خویشن داری	۱۱۹

..... عدالت ۴-۸-۶	۱۲۰
..... سیروسلوک انسان به وسیله دیالکتیک ۹-۶	۱۲۱
..... عروج انسان به وسیله عشق و زیبایی ۱۰-۶	۱۲۴
..... علت هبوط انسان ۱۱-۶	۱۲۷
..... جایگاه دین در جامعه از دیدگاه افلاطون ۱۲-۶	۱۲۷
..... اهمیت قوانین در جامعه از دیدگاه افلاطون ۱۳-۶	۱۲۸
..... هدف اخلاقی تعلیم و تربیت ۱۴-۶	۱۳۰

فصل هفتم: سلسله مراتب اجتماعی انسان ها از دیدگاه افلاطون

..... مقدمه ۱-۷	۱۳۳
..... مدینه فاضله ۲-۷	۱۳۴
..... شهر سالم ۱-۲-۷	۱۳۴
..... شهر پر تجمل ۲-۲-۷	۱۳۶
..... تربیت پاسداران و فرمانروایان ۳-۷	۱۳۶
..... شهر آرمانی (مدینه فاضله) ۴-۷	۱۳۹
..... دولت فلیسوفان ۵-۷	۱۴۰
..... مدینه فاضله ارسطو ۶-۷	۱۴۵
..... انتخاب فرماندهان ۸-۷	۱۴۷

فصل هشتم: جمع بندی و نتیجه گیری

..... مقدمه ۱-۸	۱۵۱
-----------------	-----

.....	۲-۸ - اخلاق فردی	۱۵۱
.....	۳-۸ - اخلاق اجتماعی	۱۶۰
.....	۴-۸ - رابطه انسان شناسی و اخلاق	۱۶۲
.....	فهرست منابع	۱۶۵
.....	Abstract	۱۶۸

مقدمه

از جمله موضوعات اساسی که در فلسفه به طور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد، خود انسان است. پس از فیلسوفان اولیه، که بیشتر به جهان‌شناسان معروفند، در زمان سقراط فعالیت معرفتی که فلسفه نامیده شده است، از جهان به انسان تغییر مسیر داد. انسان به عنوان جهان کوچک مورد توجه قرار گرفت.

در این رساله برآنیم تا انسان‌شناسی را از دیدگاه افلاطون، که به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران، بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ بشر بوده است و فلاسفه‌ی بعد از او در ارائه‌ی نظریات گوناگون در زمینه‌های مختلف فلسفی به طور سلبی و ایجابی تحت‌تأثیر او قرار گرفته‌اند بررسی کنیم.

تمام زمینه‌های فکری و فلسفی، به نحوی وابسته به انسان است. از معرفت و تاریخ و علم و سیاست گرفته تا دین و هنر، متعلق همه‌ی این موضوعات انسان است.

در فصل‌هایی که پیش رو داریم ابتدا به چرایی و فلسفه‌آفرینش و آفرینش انسان از دیدگاه افلاطون پرداخته‌ایم و به نتیجه‌فضیلت‌مندی و خداگونه شدن این اصل دست یافته‌ایم.

فصل بعد را به ابعاد وجودی انسان و شعب آن اختصاص داده‌ایم چرا که افلاطون معتقد است روح‌ها قبل از تعلق به بدن‌ها در عالمی برتر و بالاتر که همان عالم مثل است مخلوق و موجود بوده و پس از خلق شدن بدن، روح به بدن تعلق پیدا می‌کند و در آن جایگزین می‌شود. در واقع افلاطون انسان را متشکل از روح و بدن می‌داند و می‌گوید روح جاودانه است و در قفس تن گرفتار شده است. نفس انسانی سه جزء دارد: عالی‌ترین رکن یا اصل نفس جزء عقلانی اوست که غیرفانی و شبیه لاهوت است و او را از حیوانات متمایز می‌کند؛ جزء همت و اراده می‌تواند یار و یاور جزء عقلانی باشد هر چند در حیوانات هم یافت می‌شود؛ و جزء سوم جزء شهوانی است که به امیال بدنی مربوط است. جزء عقلانی و جزء شهوانی با هم در تنازع‌اند و در بسیاری موارد انسان را به امور

متضاد می خوانند. تنها فیلسوفانند که عقلشان بر شهواتشان فایق می آید و رفتاری حکیمانه دارند. نفس انسان فانی نمی شود بلکه باقی است و به اقتضای تلاش فیلسوفانه پس از مرگ به معرفت مثل دست خواهد یافت.^۱

دست یابی به سعادت نتیجه این فصل است و برای رسیدن به آن اتصاف به ارزش های اخلاقی لازم است. ارزش شناسی افلاطون بر چهار هنر اخلاقی متکی است که عبارتند از: خویشتن داری، جرأت، دادگری و دانایی. سه هنر اول در دو بعد فردی و اجتماعی در نظر گرفته می شوند. برای مثال خویشتن داری فردی یعنی نیروهای برتر بر نیروهای فروتر تسلط یابند و خویشتن داری اجتماعی عبارت است از تسلط نیروهای برتر جامعه (فیلسوفان) بر نیروهای کهنتر جامعه و یا جرأت فردی عبارت است از نگهداری عقاید فردی و جرأت اجتماعی یعنی نگهداری اعتقادات جامعه توسط نگهبانان و دفاع از آن و دادگری اجتماعی یعنی در جامعه هر فردی بر اساس استعداد خود به کاری که استعداد آن را دارد بپردازد برای مثال تعدادی پیشه ور تعدادی نگهبان و تعدادی به کارهای عقلانی یا فرمانروایی می پردازند و هر سه این هنرها زمانی که با دانایی همراه باشند هنر اخلاقی به معنای واقعی خواهند بود.^۲

در فصل پنجم به معرفت افلاطون پرداخته ایم. معرفت شناسی افلاطون بر وجودشناسی او منطبق است. معرفت حقیقی آن است که متعلقش در عالم مثل محقق باشد و از این رو کار اصلی فیلسوفان تأمل در عالم مثل است تا با این کار به خدایان که دایم مشغول این کارند شبیه شوند؛ این همان مسیر معرفت عقلی است. البته دانش به عالم محسوس هم تعلق می یابد ولی این دانش از نوع معرفت عقلی نبوده بلکه اعتباری پایین تر دارد و ما به امور محسوس نه معرفت (اپیستمه) بلکه عقیده (پیستیسم) پیدا می کنیم. معرفت حقیقی نه با حس بلکه صرفاً به مدد عقل به دست می آید و معرفت حسی معرفتی ناقص است.^۳

۱- شهریاری، ۱۳۸۵، ص ۶۲.

۲- نقیب زاده، ۱۳۷۴، ص ۴۷.

۳- شهریاری، ۱۳۸۵، ص ۶۲.

افلاطون خیر مطلق را مطلوب کل و غایت وجود می داند و معتقد است ادراک دائمی علم مطلق برای نفس با پیوستگی به بدن میسر نمی شود مگر وقتی که دوباره از قید تن و بدن رها شود به شرط آن که در حیات دنیوی از نفس پروری حذر کرده و به پرورش عقل بپردازد و بداند که ادراکات و تمتعات دنیوی حقیقت ندارد و مجرداتی که نفس با آن ها خویشاوندی دارد حقیقت محض هستند زیرا اگر به این موضوع توجه نماید و به آن عمل کند پس از مرگ به آن حقایق (صور) واصل شده و زندگی جاوید می یابد.

افلاطون نخستین انسانی است که جدی ترین و تا حد زیادی بهترین پاسخ را به پرسش « فلسفه چیست؟ » داده است. البته باید توجه داشت که مسأله اصلی افلاطون پاسخ دادن به پرسش فلسفه چیست؟ نمی باشد بلکه او در پی یافتن نوعی تربیت، تأدب یا پرورش^۱ تن و روان افراد دولت شهر^۲ است. در واقع «موضوع کلی فلسفه افلاطون تربیت است» و افلاطون به دنبال یافتن پاسخ این پرسش است که «تربیت چیست؟»^۳ این موضوع به قدری اهمیت دارد که ورنه یگر آن را « شالوده ای برای بررسی تمامی تاریخ یونان باستان » میدانند.^۴ در واقع تحقق تربیت مبتنی بر فرض وجود حقیقت است که انسان باید بدان دست یابد. بنابراین بحث تربیت را در فصل ششم مطرح کرده ایم و به اهمیت آن به عنوان راهی برای سیر و سلوک پرداخته ایم.

تربیت و آموزش در اندیشه افلاطون عبارت است از: فراهم آوردن شرایط و زمینه هایی که منجر به بروز استعدادها و پنهان در طبیعت افراد شود. و تعلیم و تربیت را در خدمت برقراری عدالت فردی و اجتماعی می داند و معنای تربیت برای او با تربیت اخلاقی و رو کردن انسان به سوی امور ارزشمند معنا پیدا می کند زیرا

^۱ - Instruction/ Paideia

^۲ - City- State/ Polis

^۳ - هومن، ۱۳۸۱، ص ۲۸۶.

^۴ - یگر، ۱۳۷۶، ص ۱۴.

رسیدن به فضایل اخلاقی را تنها از راه تربیت صحیح میسر می‌داند.

افلاطون نخستین فیلسوفی است که فلسفه و سیاست را چنان به هم گره زده است که نادیده گرفتن آن منجر به از هم گسیختگی اندیشه‌های او می‌شود. در واقع شاه بیت اندیشه سیاسی افلاطون این سخن اوست که باید یا فلاسفه راستین زمام امور جامعه را به دست بگیرند و یا باید زمامداران فعلی به فلسفه حقیقی دل ببندند. از نظر او جامعه نیک جامعه‌ای است که از افراد سعادتمند و با فضیلت تشکیل شده است. اگر شهروندان یک دولت شهر انسان‌های بدی باشند هرگز نمی‌توان انتظار یک جامعه نیک و خیر را داشت. قوانین اخلاقی مطلق است و از شهری به شهر دیگر تفاوت نمی‌کند. دولت شهر افلاطونی مانند نفس سه جزء دارد و زمانی که فیلسوفی حکیم بر آن فرمان براند جامعه‌ای سعادتمند است. در فصل هفتم به این موضوع پرداخته شده و پیوند سیاست و فلسفه افلاطون را به بحث نهشته ایم او معتقد است هر کاری استادان هنر سیاست از روی روشن بینی انجام دهند دور از خطاست به شرط آن که افراد جامعه را تا آنجا که میسر است از بدی برهانند و به سوی نیکی سوق دهند و برای این منظور برنامه تربیتی خاصی برای آنان در نظر گرفته است تا آنان افرادی دیالکتیک دان و سیاسی‌راستین برای جامعه آرمانی باشند.

در فصل آخر نیز به جمع بندی و نتیجه گیری رسیده ایم و انسان شناسی را به عنوان مبنایی برای نظریات اخلاقی افلاطون ثابت کرده ایم ، زیرا افلاطون انسان را دارای طبیعتی دایم و ثابت می‌داند که ارزش‌های اخلاقی ثابت بر آن منطبق است و انسان با اراده‌ای بیدار و با انجام فعل اخلاقی به سوی تقرب، جاودانگی و خدایی شدن گام برمی‌دارد.

فصل اول

کلیات

۱- کلیات

۱-۱- طرح موضوع

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»^۱

بخوان به نام پروردگارت که انسان را از خون بسته خلق کرد.

«... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۲.

... سپس او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس خجسته باد بر الله که بهترین آفرینندگان است.

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۳

به زودی نشانه های خود را در جهان و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا برای آن ها روشن شود که او حق است.

انسان، همواره با انبوهی از گزینه های رفتاری روبروست که فقط می تواند تعداد محدودی از آن ها را برگزیند؛ به بعضی از دیدنی ها چشم بدوزد؛ به بعضی از شنیدنی ها گوش فرا دهد و دست و پا و اندام های خود را برای انجام بعضی از کارها به کار گیرد. با رشد یافتن قوای بدنی، فکری و عاطفی و در هم تنیدن روابط گوناگون اجتماعی و افزایش اندوخته های علمی و مهارت های عملی، دایره گزینه ها به صورت تصاعدی گسترش می یابد؛ به طوری که در هر لحظه، انجام هزاران کار امکان می یابد و گزینش، دشوار و دشوارتر می شود.

برای ترجیح و تعیین گزینه ها عوامل گوناگونی وجود دارد که از جمله می توان به شکوفایی غرایز و شدت یافتن خواسته ها، احساس نا امنی، عادت، تقلید، تلقین و سایر عوامل روانی و اجتماعی اشاره کرد؛ اما مهم تر از همه، عامل عقلانی آگاهانه است که با در نظر گرفتن همه

۱- سوره علق، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳- سوره فصلت، آیه ۵۳.

گزینه ها و تأثیر هر یک در سعادت و کمال نهایی انسان، ترجیح و تعیین گزینه های برتر، والاتر و ارزشمندتر را به عهده می گیرد و نقش خود را در شکل گیری اراده انسانی ایفا می کند. راز برتری حقیقی انسان را باید در برخورداری از همین عامل و به کارگیری آن جستجو کرد.

ارزش گذاری رفتارها و گزینش صحیح آن ها به گونه ای که سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین شود در گرو شناخت معیارهای ارزش گذاری است. پی بردن به این معیارها نیز به نوبه خود در گرو شناسایی حقیقت انسان، ابعاد وجودی، آغاز و انجام، کمال و سعادت نهایی اوست و نوع دیگری از کاوش های فکری را می طلبد که انسان شناسی نام دارد. بنابراین، انسان شناسی را می توان یکی از بنیادی ترین معارف انسانی دانست و مطالعه آن را به کسانی که می خواهند زندگی خود را بر اساسی صحیح و عقل پسند پی ریزی کنند توصیه نمود.

۱-۲- ضرورت موضوع

در این جا باید این سوال را مطرح کرد که چه نیازی به شناختن انسان است؟ در پاسخ باید گفت: اول اینکه شناخت انسان راهی است برای شناخت خدا. دوم بدون شناخت انسان نمی توان استعدادهای و نیازهای او را شناخت.

سوم بدون شناخت انسان نمی توان یک نظام تربیتی صحیح برای رشد او ارائه نمود.

چهارم اگر انسان درست شناخته نشود نمی توان بایدها و نبایدهای اساسی برای او تعیین کرد.

افلاطون فلسفه را نه از یک جنبه بلکه از تمامی جنبه هایی که به کل زندگی انسان مربوط می شود در نظر می گیرد. او زندگی شایسته و در خور انسان را بهترین چیز برای بررسی و پیروی می داند. زندگی شایسته انسان زندگی راستینی است که فیلسوف راستین از آن برخوردار است. بنابراین در بررسی ماهیت فلسفه او بسیاری از زوایای زندگی انسان

مورد کنکاش قرار می‌گیرد و این امر همان راز ماندگاری اندیشه‌های افلاطون در طول تاریخ است. افلاطون در خصوص انسان بیش از هر چیز دیگر به روح اهمیت می‌دهد و اغلب موضوعات فلسفه خود را حول محور روح و ویژگی‌ها و تربیت آن مطرح می‌کند.

۱-۳- پیشینه تاریخی موضوع

آدمی در آغاز تفکر فلسفی خویش، در پی کشف واقعیت‌های هستی و برگرفتن حجاب از چهره طبیعت اشیاء بوده است تا به گوهر آنها معرفت یابد و از علت بنیادین مواد آگاه گردد. در این مسیر هر روز عنصری از عناصر به عنوان ماده اولیه معرفی می‌شد. طالس و هراکلیتوس معتقد بودند که علت بنیادین همه اشیاء آب است؛ آناکسیمنس و دیوگنس هوا (آئرا) را علت العلل همه اشیاء معرفی کردند.

پس از روشن شدن ضرورت فلسفه برای هستی‌شناسی، پرسش‌های آدمی تغییر کرد و جهت دیگری به خود گرفت. اگر در آغاز پرسش‌ها در باره طبیعت بود، اکنون آن پرسش‌ها خود انسان را نشانه گرفته است.

توجه و دقت افلاطون بود که امکان نظریه‌ای درست‌تر را که در آن حق هم ثبات و هم حرکت ادا شده بود به وجود آورد؛ اما تغییر توجه از شیئی به شخص و فاعل، ابتدا در میان سوفسطائیان پدیدار شد که تا اندازه‌ای نتیجه ورشکستگی فلسفه پیشین یونانی بود. در کنار شکاکیت که پیامد فلسفه پیشتر یونان بود، عامل دیگری که توجه را به فاعل‌شناسایی [خود انسان] رهنمون شد، تفکر روزافزون در باره پدیده‌های فرهنگ و تمدن بود. پس سوفیسم که با فلسفه پیشین یونانی از جهت موضوع مورد بحث خود، یعنی انسان و تمدن و عادات او اختلاف داشت، درباره جهان صغیر بحث کرد نه جهان کبیر و انسان خودآگاه. پروتاگوراس، سوفیست مشهور و به نامی است که معتقد است که انسان مقیاس همه چیزهاست، مقیاس هستی چیزهایی که هست و مقیاس نیستی چیزهایی که نیست.

پس از او، سقراطی که بیست و چند سالگی اش همزمان با تحول و تغییر تفکرات جهان شناختی به انسان شناختی است با تاسی به آناکساگوراس عقل را که خسیصه بارز انسان است، علت نظم طبیعت خواند و رسالت خود را براساس سرش غیبی معبد دلفی با شعار «خود را بشناس» راهنمایی و هدایت انسان ها خواند. سپس افلاطون با طرح نظریه مثل، و اعتقاد به این که معرفت تنها از راه یادآوری ممکن است و با فراگیری حساب، هندسه، نجوم و موسیقی می توان به دیالکتیک دست یافت؛ دسترسی به شناسایی و نیل به قرب را با نظاره صور ممکن دانست. افلاطون در صدد تربیت صحیح انسان است تا از این طریق امور سیاسی جامعه اصلاح گردد. او علاوه بر تأکید بر تربیت، تربیت را در جهت بهتر اداره شدن زندگی اجتماعی انسان در نظر می گیرد که نیاز به برنامه و آموزشی خاص دارد که آن را دیالکتیک می نامد. او معتقد است انسان به دنبال حقیقت است و کسی که طالب حقیقت است به مرور متوجه می شود که حقیقت تحفه ای خدایی است که باید از جانب خدایان به انسان ها هدیه شود و این اوج فلسفه ی افلاطون است.

۱-۴-۶ - سوالات تحقیق

۱-۴-۶-۱ - سؤال اصلی تحقیق

۱-۴-۶-۱-۱ - رابطه اخلاق و انسان شناسی از دیدگاه افلاطون چیست؟

۱-۴-۶-۲ - سوالات فرعی تحقیق

۱-۴-۶-۲-۱ - هدف از آفرینش، کمال وجودی و خیر حقیقی انسان از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۴-۶-۲-۲ - نفس و قوای انسان از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۴-۶-۲-۳ - معرفت از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۴-۲-۴- تربیت، فرد و جامعه از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۴-۲-۵- سیر و سلوک و عروج و هبوط انسان از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۴-۲-۶- مراتب انسان ها از دیدگاه افلاطون و نقش آن در تبیین اخلاق چیست؟

۱-۵-۵- فرضیه های تحقیق

۱-۵-۱- انسان شناسی به عنوان مبنایی برای نظریه اخلاقی ایفای نقش می کند.

۱-۵-۲- هدف از آفرینش انسان، کمال وجودی و خیر حقیقی انسان، رسیدن به سعادت و نیکبختی در سایه تشبه به خدا با پیروی از فضیلت است.

۱-۵-۳- انسان دارای دو بعد جسمانی و نفسانی است و حقیقت انسان نفس است که دارای سه جزء عقل، اراده و شهوت است و زمانی که نفس در حالتی است که باید باشد انسان نیکبخت و سعادتمند است.

۱-۵-۴- معرفت از ابتدا با آدمی خلق شده و جزء طبیعت او گردیده است و شناسایی راستین وقتی است که انسان به دور از بدن به جستجوی حقیقت بپردازد و در سراسر عمر تا آن جا که میسر است دیندار و پرهیزگار باشد.

۱-۵-۵- تعلیم و تربیت در خدمت برقراری عدالت فردی و اجتماعی است و تربیت فردی و اجتماعی با تربیت اخلاقی و رو کردن به امور ارزشمند معنا دار می شود.

۱-۵-۶- سیر و سلوک و عروج و هبوط انسان از طریق دیالکتیک امکان پذیر است و خیر حقیقی و سعادت انسان با عشق و نیل به عالم مثل به دست می آید.

۱-۵-۷- انسان ها از نظر مراتب اجتماعی سه دسته اند و این شناسایی و تقسیم بندی برای حفظ جامعه و برقراری عدالت ضروری است.

۱-۶-۱- روش تحقیق

روش تحقیق توصیفی تحلیلی با شیوه جمع آوری کتابخانه ای می باشد.

۱-۷-۷-واژگان کلیدی

افلاطون، انسان، اخلاق، انسان شناسی، انسان شناسی افلاطونی.

۱-۷-۱- انسان

۱-۷-۱- الف- تعریف لغوی

انسان واژه ای عربی مشتق از الف و نون زاید به معنای خوگرفتن و شاید منظور آن، صفت فاعلی یعنی خوگیرنده باشد. معنای عربی دیگر آن آدم است که در فارسی با پسوند زاده آدمیزاد گفته می شود. ترجمه فارسی آن مردم است که در استعمال کنونی فارسی غالباً به معنای اسم جمع به کار می رود.^۱

۱-۷-۱- ب- تعریف اصطلاحی

افلاطون انسان را موجودی می داند که دارای دو بعد مادی و غیرمادی است و معتقد است از آن جا که جسد انسان پس از مدتی متلاشی می شود و از بین می رود باید چیزی غیر از جسد مادی داشته باشد تا موجب ماندگاری انسان شود این چیز همان روح است که وجود آن بهترین محمل ماندگاری برای انسان تلقی می شود.

۱-۷-۲- اخلاق

۱-۷-۲- الف- معنای لغوی

اخلاق، جمع خُلُق یا خُلُق، در لغت به معنی مجموع خوی ها است و به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای آدمی است که در مقابل خَلق که به صورت ظاهری و با چشم قابل رؤیت است به کار می رود.^۲

۱-۷-۲- ب- معنای اصطلاحی

شایع ترین کاربرد اصطلاحی عبارت است از: « صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می شود افعالی متناسب

۱- دهخدا، ۱۳۴۲، ص ۳۹۹،
۲- الزبیدی، ۱۴۱۶ ق، ص ۲۳۷.

با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل از انسان صادر شود».^۱

گاهی افرادی آن را مطلق صفات نفسانی می دانند که منشأ افعال اختیاری است. برخی نیز اخلاق را به صورت فعل به کار برده اند که در این صورت به معنای کار اخلاقی است. گاهی اخلاق به معنای فضایل اخلاقی نیز به کار می رود که در این صورت این واژه در مورد اخلاق نیک و فضیلت های اخلاقی به کار می رود. واژه اخلاق به معنای نهاد اخلاقی زندگی نیز به کار رفته است که در این اصطلاح، اخلاق مجموعه ای است از اصول و قواعد بیان گر بایدها و نبایدهای اخلاقی که نوعی استقلال از شخص در آن ها وجود دارد و به نوعی بر اجتماع تأکید دارد و به عنوان ابزاری در دست اجتماع است که بر افراد تحمیل می شود.^۲

اخلاق به معنای نظام رفتاری حاکم بر یک گروه یا فرقه نیز به کار رفته است.^۳ هم چنین برخی از ابتدا قلمرو اخلاق را به حیطة های خاصی محدود کرده اند، به عنوان مثال عده ای اخلاق فردی را نفی کرده و مدعی اند که بستر شکل گیری اخلاق در اجتماع است که در این صورت اخلاق تماماً در اخلاق اجتماعی خلاصه می شود.^۴

عیسی می گوید: اخلاق نیکی در حق ضعف است؛ به قول نیچه، اخلاق عبارت از قدرت اقویاست؛ افلاطون آن را در هماهنگی مؤثر و فعال کل می داند.^۵

۱-۷-۳- انسان شناسی

هر منظومه معرفتی را که به بررسی انسان، بعد یا ابعادی از وجود او یا گروه و قشر خاصی از انسان ها می پردازد، می توان انسان شناسی نامید.

۳- ابن مسکویه، ص ۵۱.

۱- فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۲۸.

۲- اتکینسون، آر، اف، ۱۳۶۹، ص ۱۷.

۳- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵، ص ۲۲.

۴- دورانت، ۱۳۸۶، ص ۴۱.

۱-۷-۴- انسان شناسی افلاطونی

افلاطون معتقد است اهمیت ماندگار شدن انسان از آن جهت است که او در این کسوت و وضعیت فقط یک بار پا به عرصه مادی می‌گذارد و عالم مادی اگر هم خود ماندگار باشد زمانی به حال انسان مفید است که سبب ماندگاری انسان شود. اما هر امر ماندگاری به محلی ماندگار نیاز دارد که باید همراه آن باقی بماند. از آن جا که جسد انسان پس از مدتی متلاشی می‌شود و از بین می‌رود باید چیزی غیر از این جسد وجود داشته باشد تا موجب ماندگاری انسان شود و این چیز همان روح است که باید به نحوی تربیت و پرورش یابد که به حقیقت که همان دیدن و مشاهده عقلانی عالم مثال و به ویژه مثال خیر است دست یابد. او فلسفه را سبب پروردن روح و روان انسان می‌داند زیرا او فیلسوف را کسی می‌داند که با اخلاق عجین شده است و این امر به این دلیل است که سعادت انسان به فضیلت‌مندی اوست و فضیلت‌مندی از نظر افلاطون نیاز به درک مثال فضیلت دارد و این کار خود همان فلسفه ورزی است.

فصل دوم

زندگی و آثار افلاطون

۲-۱- زندگی افلاطون

تولد افلاطون را ۴۲۷-۸ ق.م نوشته اند. او از یک خانواده اشرافی آتنی برخاست. جوانی وی همزمان با مصیبت بارتترین دوره تاریخ آتن بود. یعنی نبرد و کشمکش که بیش از یک ربع قرن به طول انجامید. جوانی این فیلسوف چندان روشن نیست. او شعر می سروده و از بهترین نوع تربیتی که یک شهروند آتنی می توانسته کسب کند، برخوردار بوده است. آموزگار وی کراتیلوس، از پیروان هراکلیتوس بود. افلاطون در هشت سال آخر حیات سقراط، دوست و شاگرد وفادار وی بود. سقراط برای او الگو و سرمشق فیلسوف راستین بود.

پس از مرگ سقراط، دوره ی دوم زندگی افلاطون یعنی دوره مسافرت هایش، آغاز شد. نخست به مگارا عزیمت نمود و با دوست و هم شاگردیش، اقلیدس که تحت تأثیر او آشنایی

ژرف تری نسبت به آموزه های پارمنیدس بدست آورد، دیدار نمود. از مگارا به کورنه، مصر، ایتالیا و سیسیل سفر کرد. در ایتالیا با فیثاغوریان تماس حاصل کرد. عنصرهای قوی فیثاغوری را که به اندیشه اش راه یافتند می توان از نتیجه های این سفر دانست. پس از ده سال به آتن بازگشت.

با بازگشت افلاطون به آتن، سومین و آخرین دوره زندگی وی آغاز شد. در این زمان، وی نخستین بار به عنوان فیلسوف و آموزگاری حرفه ای ظاهر شد. پس از بنیاد آکادمی، دوره ای حدوداً چهل ساله را، به فعالیت تألیفی و مدیریت مدرسه ای که بنا نهاده بود اختصاص داد. زندگی اش در دهه ی آخر سرشار از آرامش، سکون و سرور بود. وی در هشتاد و دو سالگی در آرامش کامل بدرود حیات گفت.^۱

۲-۲- آثار افلاطون

آثار افلاطون به صورت محاوره است. در بیشتر آنها سقراط عهده دار نقش اصلی است که افلاطون، فلسفه خود

۱- برن، ۱۳۶۳، ص ۲۰-۱۱.